



گروه اندیشه: ترجمه فارسی قابل‌اعتماد و خواندنی از متفکران و فیلسوفان دوران رنسانس کم است. در چند سال گذشته دو کتاب از دو چهره شاخص این دوره به فارسی منتشر شد: نخست «گفتار در بندگی خودخواسته» اتین دو لا بنسی و سپس «در باب دوستی و دو جستار دیگر» میشل دومنتی با ترجمه لاله قدکپور. محتوای کتاب‌ها بسیار اثرگذار است و در زمانه حاضر نیز به کار می‌آید. ترجمه روان و دقیقی هم دارند. به همین منظور گفت‌وویی با مترجم انجام دادیم تا از انگیزه ترجمه این کتاب‌ها بپرسیم. از محتوای آنها و مفهوم «دوستی» در آرای ایشان. لاله قدکپور در دانشگاه صنعتی شریف، مهندسی برق خوانده، از دانشگاه پاریس ا لیسانس فلسفه و منطق و از مدرسه عالی پلی‌تکنیک پاریس دکترای فلسفه و علوم شناختی گرفته است. در همان دانشگاه پاریس ا درس داده و سپس در تهران در پژوهشگاه دانش‌های بنیادی و در مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه نیز تدریس کرده است. آنچه در ادامه می‌خوانید گفت‌وکی مکتوب ما با اوست.

۱۷ سال گذشته دو کتاب با ترجمه شما منتشر شد: «گفتار در بندگی خودخواسته» اتین دو لا بنسی و «در باب دوستی» میشل دومنتی، فیلسوفان فرانسوی دوره رنسانس. دلیل انتخاب این آثار و این دو متفکر چه بود؟
خاصه آنکه هر دو اثر پیش از این ترجمه شده بودند.

قبل از هر چیز، این را بنویسم که خوش‌حالم از نظر لطف شما به این دو کتاب و از دعوت‌تان به گفت‌وگو. کتاب «گفتار در بندگی خودخواسته» در بهار سال ۱۳۹۳ چاپ شد و پارسال، یعنی در پاییز سال ۱۳۹۵ به چاپ چهارم رسید. چنان‌که در پیش‌گفتار آن نوشته‌ام، من تنها پس از این‌که قصد برگردان آن را از متن اصلی فرانسوی به فارسی کردم باخیر شدم چند سالی پیش‌تر برگردانی انگلیسی از آن به فارسی برگردانده شده است. در همان پیش‌گفتار، ارزش آن برگردان دیگر را که دیباچه بلند برگردان انگلیسی را هم در بر می‌گیرد، یادآوری کرده‌ام. این را هم نوشته‌ام که سعی من بر این بوده است ویژگی متن نخستین را که به زبان فرانسوی قرن شانزدهم میلادی است در برگردان خودم بهتر باز بنمایم. کتاب «در باب دوستی» و دو جستار دیگر» که گزیده‌ای است از کتاب «جستارها»، امسال، یعنی در بهار سال ۱۳۹۶ پخش شد. در متنی که در سرآغاز این گزیده نوشته‌ام، از تنها دو برگردانی یاد کرده‌ام که من دیدهام تا اکنون از بخش‌هایی از «جستارها» به زبان فارسی چاپ شده‌اند. در یکی از آنها، متن کوتاه «به خواننده»، که درآمد «جستارها» است، و تنها یک صفحه از جستار «در باب دوستی» درج شده‌اند. من ندیده‌ام از هیچ بخش دیگری از سه جستاری که به تمامی در کتاب «در باب دوستی» و دو جستار دیگر آمده‌اند برگردان دیگری هم چاپ شده باشد.

اما درباره انگیزه‌ام از این کارها، من در تابستان سال ۱۳۹۰ از کار دانشگاهی تمام‌وقت صرف نظر کردم. همان‌وقت دوستی پیشنهاد داد «گفتار در بندگی خودخواسته» را به فارسی برگردانم. در آن حال و روز، قدری موشکافی در باب این‌که چگونه مردمان خودخواسته‌بندگی نمی‌کنند بد نبود. با این‌حال، چنان‌که در پیش‌گفتار آن کتاب نوشته‌ام، اول درنگ کردم، چون تا آن زمان هیچ به فکر کار برگردان نیفتاده بودم. اما پس از خواندن متن فرانسوی، دیدم این بهترین فرصتی است که این کار را بیازمایم. کتاب در رستمان سال ۱۳۹۰ آماده چاپ بود. همان‌وقت، چون کار به شوقم آورده بود، کم‌وبیش به فکر برگردان «جستارها» افتادم. اتفاقاً منتنی در اثر خودش درباره بنسبی و اثرا و نوشته است، و همه آنچه دیگران در این چند قرن در باب این دو تن و آن دو اثر هر یک یگانه نوشته‌اند، این داستان شورانگیز را پدید آورده‌اند که منتنی «جستارها» را نوشته بود اگر بنسی را نشناخته بود و اگر «گفتار در بندگی خودخواسته» را خوانده بود. داستان قشنگی است مانند دیگر داستان‌هایی که درباره بزرگان ادب نقل می‌کنند. شاید ویلیام شکسپیر هم هیچ چیز نوشته بود اگر ریشترف مارلو را نشناخته بود و نوشته‌اش او را نخوانده بود. تازه شاید نوشته‌های شکسپیر را شکسپیر نوشته است، بلکه مارلو آنها را نوشته است. به‌هر‌حال، ما با این داستان‌ها با نوشته‌های گذشتگان آشنا می‌شویم. من هم برگردان «جستارها» را ادامه بی‌چون‌وچرای برگردان «گفتار در بندگی خودخواسته» می‌شدم. اما خوب، حجم دومی دست‌کم سی برابر حجم اولی است. نمی‌دانم چرا به این فکر نکردم و از شوق نیفتام. حتی وقتی دو سال طول کشید تا سرانجام «گفتار در بندگی خودخواسته» چاپ شد، آن هم به لطف دوستانی که یاری‌ام دادند، و این از بخت خوش من بود، چون در آغاز دویستان دیگری گفته بودند بهتر است بی‌خیال شوم، به‌هر‌حال، پس از دو سال، همچنان به فکر ادامه کار بودم. خیالم که از چاپ «گفتار در بندگی خودخواسته» جمع شد، برگردان «جستارها» را جدی دست گرفتم. هیچ هم نمی‌دانم کی خواهم توانست این کار را تمام کنم.

۱۸ چه چیز در آرای متفکران قرن شانزدهم توجه شما را جلب کرد که ترجمه آنها را دست گرفتید؟ موقعیت سیاسی و شرایط زندگی‌شان، محتوای نظری و عملی آرای‌شان، فعالیت فیلسوفان در مقام سیاست‌مدار…

درباره انگیزه‌ام و این‌که چه شد کار را دست گرفتم در پاسخ به پرسش قبل شما نوشته‌ام. اما هنگام کار، افزون بر آنچه از زندگی و نظر و عمل اول دو نویسنده آموختم، دو چیز به ویژه جلیم کردند.

یکی از این دو چیز نثرشان بود. یک کاری که در سال‌های اول آموزش فلسفه به دانشجو یاد می‌دهند، یعنی باید یاد دهند، این است که هر از گاه بنشینند و فراغ‌بال یک اثر از یک نویسنده بزرگ را به دست بگیرد و بخواند و لذت ببرد. از جمله سودهای این کار است که بین سبک‌های گوناگون نویسندگان فرق بگذاریم و قدر هر یک را بدانیم. من تا قبل از این‌که به کار برگردان دست بزنم هیچ نثری مانند این دو اثر نخوانده بودم. همین که سعی کنم برای آنها برابری در زبان فارسی بیایم خیلی جلیم کرد. این را در قیاس با نثر دیگر نویسندگان نمی‌گویم. من نثر جستارهای ژان ژاک روسو را خیلی دوست دارم و اگر قرار می‌شد آنها را به فارسی برگردانم گمان کنم همین‌قدر به شوق می‌آمدم. روسو یک نمونه است. می‌شود از تک‌تک نویسندگانی که کم‌وبیش می‌شناسم و از آنان که شمارشان خیلی بیشتر است و من خیلی کمتر می‌شناسم‌شان نام بیاورم. حرف این این است که آن‌چو که من در این مدت فهمیده‌ام، کار خوب پیش می‌رود وقتی درگیر این می‌شوم که زیر و بم متن را

گفت‌وگو با لاله قدکپور درباره «گفتار در بندگی خودخواسته» و «در باب دوستی»

آزادی و برابری همیشه در خطرند

با گزینش واژه‌ها و دست‌کاری ساختار جمله‌ها بازگو کنم. این کار سخت اما شوق‌آوری است، به ویژه در برگردان «جستارها» که لحن آن پیوسته، نه تنها از یک جستار به جستار دیگر، بلکه گاه در میانه یک جستار هم عوض می‌شود. لحن «گفتار در بندگی خودخواسته» هم، که متن کوتاهی است، کم بالا و پایین ندارد. هر از گاه، گویی نویسنده فریاد می‌زند، اما بعد، آرام می‌شود و حرفش را شرح و بسط می‌دهد، تا ناگاهن، در میانه بحث، کنایه‌ای می‌زند یا شوخ‌طبعی می‌کند، و همین‌جور تا آخر. یک نمونه آتجایی است که پس از درنگ بر چندین گزارش روشن از چگونگی تن به بندگی جباران دادن مردمان در تاریخ باستان، یک‌باره از پادشاهان فرانسوی و سخن‌وران هم‌وطن و هم‌عصر خود می‌نویسد، پرشتاب و درهم برهم، و این بند را چنین پایان می‌دهد که «اما اکنون باید به جایی برگردم که نمی‌دانم چرا از آن‌جا به رشته گفتار خود پی‌وخم داده‌ام و…». وقتی فکر می‌کنم این رنگ‌به‌رنگ‌شدن نثر را نشان داده‌ام خستگی در می‌روم.

دومین چیزی که باید از آن بگویم کمتر شخصی است. همگی اینجا و آنجا خوانده‌ایم آنچه نوشته‌های نویسندگان بزرگ اروپایی در قرن پانزدهم و شانزدهم را برحسته می‌کند رویکرد تازه‌ای است که به انسان دارند. خواندن این دو اثر و تلاش برای برگردان آنها به زبان فارسی فرصتی بود برای من تا همین نکته را، که درس گرفته و از بر کرده بودم، در متن آنها در بیابم. طرفه این‌که در نگاه اول، انسگار این آدم‌ها چیز تازه‌ای نمی‌نویسند. بس که مانند شاگردان نوآموز از خوانده‌هاشان حجت می‌آورند. در هر صفحه نقل قولی هست از این و آن نویسنده یونانی یا رومی. درست است فلسفیدن با نقل و سپس نقد نوشته‌های استادان پیش می‌رود. با این حال، آن گواهایی که بنسی و منتنی از پیشینیان خود می‌آورند، مدت‌ها است دیگر رسم نیست چندان جدی گرفته شوند. به نظر من اما، خوب که بخوانیم‌شان، می‌بینیم چگونه دارند زمین و زمان را به هم می‌ریزند و طرحی نو بر سر می‌اندازند. در درآمد «جستارها»، که در گزیده «در باب دوستی» و دو جستار دیگر هم آمده است، منتنی آگهی می‌دهد در همه صفحه‌هایی که قلم زده است جز از خودش نمی‌نویسد، می‌خواهد خودش را نشان دهد، بی‌هیچ پیرایه و آرایه، و اگر حیا روا می‌داشت، سراپا برهنه. می‌شد این را تنها پژواک پیام سقراطی «خودت را بشناس» دانستگ اگر منتنی درآمد در چنین تمام نمی‌کرد که «بنابراین، ای خواننده، استیاب من درون‌مایه‌ای جز خودم را ندارد. از خود دور است تو سرگرم سخنی چنین سبک و بیپوده شوی. پس خدا به همراه.» سقراط تمام عمر خرد ورزید و به دنبال حقیقت گشت. با حقیقت که نمی‌توان شوخی کرد. به گمان من این طنز کلیدی برای درک «جستارها» است. گویی از سر لودگی است که منتنی می‌خواهد هر پیرایه و آرایه و حتی جامه را از خود دور کند، می‌خواهد آدمی را بیابد که پنهان شده‌است از زیر تک‌تک پیرایه‌ها و آرایه‌ها و تمام‌وقت صرف نظر کردم. همان‌وقت دوستی پیشنهاد داد «گفتار در بندگی خودخواسته» را به فارسی برگردانم. در آن حال و روز، قدری موشکافی در باب این‌که چگونه مردمان خودخواسته‌بندگی نمی‌کنند بد نبود. با این‌حال، چنان‌که در پیش‌گفتار آن کتاب نوشته‌ام، اول درنگ کردم، چون تا آن زمان هیچ به فکر کار برگردان نیفتاده بودم. اما پس از خواندن متن فرانسوی، دیدم این بهترین فرصتی است که این کار را بیازمایم. کتاب در رستمان سال ۱۳۹۰ آماده چاپ بود. همان‌وقت، چون کار به شوقم آورده بود، کم‌وبیش به فکر برگردان «جستارها» افتادم. اتفاقاً منتنی در اثر خودش درباره بنسبی و اثرا و نوشته است، و همه آنچه دیگران در این چند قرن در باب این دو تن و آن دو اثر هر یک یگانه نوشته‌اند، این داستان شورانگیز را پدید آورده‌اند که منتنی «جستارها» را نوشته بود اگر بنسی را نشناخته بود و اگر «گفتار در بندگی خودخواسته» را خوانده بود. داستان قشنگی است مانند دیگر داستان‌هایی که درباره بزرگان ادب نقل می‌کنند. شاید ویلیام شکسپیر هم هیچ چیز نوشته بود اگر ریشترف مارلو را نشناخته بود و نوشته‌اش او را نخوانده بود. تازه شاید نوشته‌های شکسپیر را شکسپیر نوشته است، بلکه مارلو آنها را نوشته است. به‌هر‌حال، ما با این داستان‌ها با نوشته‌های گذشتگان آشنا می‌شویم. من هم برگردان «جستارها» را ادامه بی‌چون‌وچرای برگردان «گفتار در بندگی خودخواسته» می‌شدم. اما خوب، حجم دومی دست‌کم سی برابر حجم اولی است. نمی‌دانم چرا به این فکر نکردم و از شوق نیفتام. حتی وقتی دو سال طول کشید تا سرانجام «گفتار در بندگی خودخواسته» چاپ شد، آن هم به لطف دوستانی که یاری‌ام دادند، و این از بخت خوش من بود، چون در آغاز دویستان دیگری گفته بودند بهتر است بی‌خیال شوم، به‌هر‌حال، پس از دو سال، همچنان به فکر ادامه کار بودم. خیالم که از چاپ «گفتار در بندگی خودخواسته» جمع شد، برگردان «جستارها» را جدی دست گرفتم. هیچ هم نمی‌دانم کی خواهم توانست این کار را تمام کنم.



می‌دانند حد حرمت کجاست. بهتر از آن می‌دانند چگونه آدمیان رنگ عوض می‌کنند. خطا است اگر گمان کنیم رنگ مردمان به جامه‌شان بسته است.

خود آدمی است که پیوسته رنگ‌به‌رنگ می‌شود. منتنی در اولین جستار خود، که در گزیده «در باب دوستی» و دو جستار دیگر هم آمده است، همین را دوباره می‌نویسد که «به راستی که چیزی نیاندازه ناستوار و گونه‌گند و درنیافتنی است آنچه آدمی‌اش می‌نامیم، چندان که دشوار می‌توان در باب آن هماره به یک سان داوری کرد.» امروز هم این سخنان چندان خریداری ندارد. دسته‌ای همچنان بر این یقین مانده‌اند که تنها رنگ و جامه است که برخی آدمیان را انسان می‌کند. دسته‌ای حرف از انسان می‌زند و در عمل برخی آدمیان را انسان‌تر از دیگری می‌شمарند. دسته‌ای هم آمده است، سرخوده از بی‌حرمتی‌هایی که به جان آدمی می‌شود، گمان برده‌اند بهتر است به سوی رنگ و جامه برگردند و رستگاری مردمان را در آنها جویند. به نظر می‌رسد آن نوشته‌های چند صد سال پیش هنوز تروتازه مانده‌اند. این چیزی است که خیلی شنیده بودم. ولی هنگام کار آن را خوب فهمیدم، با دست‌کم فهمیدم پیش از این خوب نفهمیده بودم.

۱۹ در مقدمه مترجم خبر از ترجمه کل مجموعه سه جلدی «جستارها» ی منتنی داده‌اید که خبر خوبی است. اما دلیل انتشار جداگانه سه جستار کوتاه در قالب کتاب کوچک «درباب دوستی» چیست؟ آیا به این دلیل که در مهم‌ترین بخش از ترجمه فارسی آشنایی و دوستی یگانه‌اش با بنسی را روایت می‌کند؟ دلیل انتخاب جستار دیگری «در باب سن» چه بود؟ چرا جستار دیگری را انتخاب نکردید؟ خلاصه، چرا انتشار دو سه جزء از کتابی سه جلدی و چرا این جستارها؟

چاپ این گزیده به نام «در باب دوستی»، و دو جستار دیگر» پیشنهاد نثر گمان بود که من با خرسندی پذیرفتم. امیدوار بودیم از این راه نظر خوانندگان

اندیشه



را درباره جزئی از کار بدانیم، مبدا به کلی به بیراهه رویم. همین که شما به سراغ من آمده‌اید و می‌رسید چرا فقط دو سه جزء از کتابی سه جلدی را چاپ کرده‌ایم بس است برای اینکه فکر کنیم بد نشد فقط دو سه جزء، از بخرن در تفکر دینی از خلال بررسی کتابی سه جلدی را چاپ کردیم. اما آماده‌کردن همین گزیده، یعنی فقط درآمد «جستارها» و سه جستار از آن، کار آسانی نبود. خودم وقت زیادی گذاشتم تا نسخه‌ای نهایی بنابر چرکنویس‌هایم درست کنم. بعد هم طول کشید تا هماهنگی با همکاران نشر برقرار شد. چندین بار خودم متن را بازخوانی کردم. بعد متن چند باری نزد همکاران نشر رفت و برگشت و باز هر بار خودم بازخوانی کردم. بعد هم باید الگوهایی برای نقل‌قول‌ها و پانویست‌ها و اسم آدم‌ها و کتاب‌های جورواجوری که از آنها نقل‌قول شده است پیدا می‌کردیم. همکاران نشر صبرشان زیاد بود و لطف‌شان به من زیادتر. اما خوب شد این آزمایش را کردیم چون الآن کم‌وبیش می‌دانیم چگونه می‌شود کار را روی غلتک انداخت. این را هم بنویسم که من فقط روی کتاب اول از سه کتاب «جستارها» کار کرده‌ام و می‌کنم. دو کتاب دیگر را نمی‌دانم چه وقت خواهم توانست دست بگیرم.

اما درباره گزینش جستارها. این گزیده با متن کوتاه «به خواننده» آغاز می‌شود که درآمد «جستارها» است و در پاسخ به پرسش قبل شما درباره آن نوشته‌ام. سپس «از راه‌های گوناگون به هدفی یگسان می‌رسیم» می‌آید که اولین جستار از کتاب اول «جستارها» است و نمونه‌ای روشن از روش جستارنویسی منتنی. در این نمونه می‌بینیم چگونه سرراست به اصل حرف خود می‌پردازد و آن را به دقت می‌سنجد و حتی نقض می‌کند و عکس آن را پیش می‌کشد و باز به نقد آن می‌نشیند و تا دم آخر شک را کنار نمی‌گذارد. چنان‌که در پاسخ به پرسش قبل شما نوشته‌ام، در همین جستار اولین است که منتنی آشکار می‌گوید نمی‌تواند و نمی‌خواهد هیچ حکمی در باب همه آدمیان بدهد مگر اینکه هر یک حق دارد به نام آدمی خوانده شود. بسیاری از جستارهای سه کتاب، به ویژه جستارهای کوتاه‌تر، الگویی همانند این اولین جستار دارند. «در باب دوستی» جستار بعدی در این گزیده است. این جستار نه تنها درباره دوستی بین منتنی و بنسی است، بلکه پیوند بین دو اثر را هم نشان می‌دهد. زبان‌آوری نکرده‌اند آنان که نوشته‌اند منتنی «جستارها» را در چی می‌دانسته برای گوهر یگانه‌ای که همان «گفتار در بندگی خودخواسته» است. گویا او به راستی قصد داشته متن اثر بنسی را در میان جستارهای خود بگذراند و چاپ کند. دست‌کم در آغاز جستار «در باب دوستی» از این قصد خبر خود داده است. ولی این کار را نکرده است. چرا قصد کرده و عمل نکرده است، به گمان من جواب این سؤال با خواندن جستار منتنی و دوباره خواندن گفتار بنسی کمی روشن می‌شود. بااین‌حال، ردیاب بنسی در جستارهایی که بعد از آن هم نوشته‌است دیده می‌شود. «در باب سن» آخرین جستار کتاب اول «جستارها» است که در پایان این گزیده آمده است. این ویژگی کار منتنی که بی‌پروا شرح‌حال خود را به کندوکاو در باب سرنوشت بشر کرده می‌زند در این جستار خوب نمایان می‌شود. چنان‌که در متنی در سرآغاز این گزیده نوشته‌ام، منتنی نه سال صرف نوشتن دو کتاب اول «جستارها» کرد. در هشت سال پس از آن، نه تنها کتاب سوم را نوشت، بخش‌های بسیاری از آن دو کتاب اول و دوم را بازنویسی کرد. در چهار سالی هم که بعد از آن از عمر کرد، یک‌سر به بازخوانی و بازنویسی سه کتاب نشست. به نظر می‌آید در میانه کار هم، هر بار نوشتن جستاری را تمام می‌کرد، بر سر دوراهی می‌ماند آیا جستار دیگری را دست بگیرد یا همان جستار قبل را باز بهتر بنویسد. می‌توان گمان کرد وقتی کتاب اول را به پایان می‌رساند چه حال و روزی داشت. خودمان را جای او بگذاریم. حق می‌دهیم از گذر عمر شکوه کرده باشد. اما او از شکوه گذشته است و صدايش را بلند کرده است که چرا به همه آدمیان حق نمی‌دهند هرچه چنان‌تر و بی‌تلف وقت به کاری که خودشان می‌خواهند بپردازند تا بعدا وقت کم نیاورند. گمان کنم خوب است این گزیده با جستار اول از کتاب اول آغاز می‌شود و با جستار آخر از همان کتاب پایان می‌یابد. گویی بهتر حس می‌کنم چقدر کار برای من مانده است تا بتوانیم تمام کتاب اول را به چاپخانه برسانیم. خیلی کار برای من مانده است. امیدوارم از عهده برآیم.

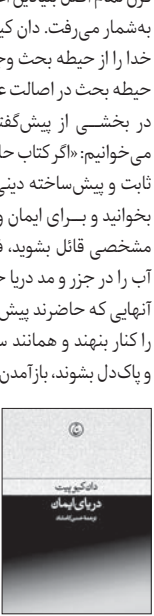
۲۰ منتنی از قول ارسطو می‌نویسد «قانون‌گذاران خوب بیشتر دغدغه نگر دوستی داشته‌اند تا دادگستری.» (ص ۲۱) حال آنکه ارسطو در اخلاق نیکوماخوس می‌گوید اگر «قانون‌گذاران برای دوستی ارجی بیشتر از عدالت می‌نهند، به این دلیل است «که یگانگی اجتماعی امری همانند دوستی است… آنجا که دوستی هست نیازی به عدالت نیست ولی عدالت نیازمند دوستانند و در نظر مردمان عدالت‌پیشه دوستی حقیقی‌ترین صورت عدالت است.» (ارسطو: ۲۹۲) برای ارسطو «دوستی برابری است.» (ص ۳۰۴) به نظر شما منتنی نیز با چنین دغدغه‌ای با دوستی نگاه می‌کرد؟ او در همین جستار می‌گوید دوستی نمی‌تواند میان پدر و فرزند یا بگیرد، «بس که نابرابرند».

اول این را بنویسم که من از متن اخلاق نیکوماخوس تنها چند فرازی را خوانده‌ام. بیشتر خیلی کم خوانده بودم و هنگام برگردان «جستارها» هم تنها کمی بیشتر خواندم. با این‌حال بگذارید بنویسم من را بحث ارسطو چه می‌فهمم. چون متن ارسطو را به فارسی نخوانده‌ام شاید واژه‌هایی را که در برگردان من به فارسی آمده‌اند به کار نبرم. اما سعی می‌کنم روشن بنویسم. بنابر آنچه ارسطو نوشته است، بعضی دوستی‌ها برای کسب نفع یا لذتی شکل می‌گیرند و بعضی دیگر غایتی ندارند جز جست‌وجوی هر آنچه نیک است، یا فضیلت است. آن دو قسم اول ارزش سومی را ندارند، چون در آنها کسی نظری به دیگری ندارد بل همگی به چیزی نظر دارند که از دیگری به دست می‌آورند و، بالطبع، وقتی دیگر چیزی به دست نیاید دوستی هم به پایان می‌رسد. از این‌جور دوستی‌ها برای هر کسی در خانواده و در هر جمع دیگری که در آن زندگی می‌کند پیش می‌آید، یا حتی با بیگانگان و برای این‌که آنان دشمن نشوند. اما آنچه نوع ولای دوستی و شاید تنها شکل راستین آن به حساب می‌آید تنها میان کسانی برقرار می‌شود که انسان‌های نیکي‌اند و، نکته اینجا است، در نیکی برابرنند، یا به یک اندازه از فضیلت بهره برده‌اند. در چنین دوستی‌هایی دو طرف به یک اندازه از دوستی‌شان نفع و لذت می‌برند و تا زمانی که به یک‌سان به دنبال نیکی و فضیلت باشند، دوستی‌شان ادامه خواهد داشت.

ادامه در صفحه ۱۱

جزر و مد ایمان

در پی تحولاتی که در سده‌های گذشته به دست اندیشمندانِ چون گالیله، دکارت، کانت، هگل در علم و فلسفه و تفکر تاریخی پدید آمد، اعتقادات کهن – اعتقاد به نوعی نظم اخلاقی جهانی، به امکان شناختی مطلق – رفته‌رفته تحلیل رفت و موجی تازه شیوه اندیشه در شماری از متفکران جدید از جمله کی‌پرکگور، نیچه، فروید، یونگ و ویتگنشتاین مذهب را هرروز بیشتر و بیشتر از باورهای انحصاری و وحدت‌گرا رهانید و به سوی نوعی کثرت‌گرایی سوق داد. ایمان دینی را باید امروزه طریقتی معنوی، گونه‌ای اخلاقی و مفهومی حیات‌بخش انگاشت و فارغ از جرمیات به اجرا گذارد. کتاب «دریای ایمان» دان کیویت که چاپ‌های اول تا چهارم آن را انتشارات طرح نو منتشر کرده بود و نشر فرهنگ جاوید ویراست جدیدی از آن را چاپ کرده درباره بخرن در تفکر دینی از خلال بررسی تاریخ فلسفه و متافیزیک است. تا قرن هفدهم توضیح نهایی رویدادها و نیز رهنمود حیات انسان در این جهان، تقریباً در همه جامعه‌های بشری به جهانی برتر و کامل‌تر حواله می‌شد. قدرت از بالا به پایین می‌آمد و این «بالا» گاه خدا، گاه جهانی مرکب از موجودات ماوراءالطبیعی، و گاه نظامی آرمانی و متافیزیکی پنداشته می‌شد. تمایز میان جهان طبیعی پیرامون و قلمرو متعالی برین در اصل از افلاطون بود و پانزده قرن تمام اصل بنیادین اعتقاد مسیحیان به‌شمار می‌رفت. دان کیویت ایمان به خدا را از حیطة بحث وجودشناختی به حیطة بحث در اصالت عمل می‌کشاند. در بخشی از پیش‌گفتار نویسنده می‌خوانیم: «اگر کتاب حاضر را با معانی ثابت و پیش‌ساخته دینی در ذهن خود بخوانید و برای ایمان و بی‌ایمانی مرز مشخصی قائل شوید، فقط پس رفتن آب را در جزر و مد دریا خواهید دید. اما آنهایی که حاضرند پیش‌پندارهای خود را کنار ب‌نهند و همانند سقراط معصوم و پاک‌دل بشوند، بازم‌آمن آب را مشاهده



دریای ایمان

دان کیویت
حسن کامشاد

ناشر: فرهنگ جاوید

قیمت: ۳۵۰۰۰ تومان

خواهند کرد. دریای ایمان، بنا به تشبیه مثنوی ارزنلد، در شعر «ساحل دورو»– در فراز ونشیب است، اما جزری که می‌رود و مدی که بازمی‌آید کاملاً یکی نیست. ولی این هم به همان اندازه اوج می‌گیرد؛ و پیوستگی دارد. صرف استعاره‌هایی که به کار بردیم؛ فروپاشی و بازآفرینی، مرگ و تولد دوباره، سود و زیان، همه گواه آن است که پیوستگی بعدا طلب قلمداد می‌شود. کردها افرادی مسئله‌دار، خرابکار و جدایی‌طلب می‌شدند که دشمن هم‌پیمان سیاسی غرب‌اند. اما از سال ۱۹۹۱ بعد از تهاجم عراق به کشور نفت‌خیز کویت حکومت عراق به دولتی مستبد تبدیل شد و بدین ترتیب کردها به «دشمن دشمن من» و بنابراین دوستان غرب بدل شدند. در این شرایط سیاسی بازنمایی کردها نیز تغییر کرد. در ۱۹۸۸ عراق دوست غرب بود و روزنامه‌ها از عراق علیه کردها عراق حمایت می‌کردند. این همبستگی نشان می‌دهد که بازنمایی کردهای عراق بر پایه سیاست‌های خارجی ایالات متحده استوار است و به‌تبع آن نشان‌دهنده جانبداری گفتمانی رسانه‌ای است. در مجموعه آثار انتقادی درباره شرق‌شناسی، موضوع بازنمایی جامعه و فرهنگ ایرانی و به ویژه کردستان بسیار کم و در حد اشاره برای مثال در آثار ادوارد سعید مطرح شده است. در کتاب «نظریه پسااستعماری و کردشناسی» فرض اصلی نویسنده این است که بیشتر مطالعات کردشناسی از منطق گفتمانی شرق‌شناسی تبعیت کرده‌اند. در این کتاب «شرق» جای خود را به «کردستان» داده چراکه به زعم نویسنده «در حالت کلی به نظر می‌رسد آثار ایران‌شناسی و کردشناسی در همان باارادیم هژمونیک شرق‌شناسی عمل کرده‌اند» (ص ۱۶). شکل پنهان نگاه کردها شناسانه بیشتر در آثاری دیده می‌شود که با همدلی و دقت بیشتری درباره شرق نوشته شده‌اند. بر این اساس، هدف نویسنده تحلیل گفتمان این آثار است؛ زیرا معتقد است به‌رغم ادعای دقت و عنیت این آثار در بسیاری از آنها لایه‌های شرق‌شناسانه آشکار است و این موضوع هم در آثار نوشته‌شده درباره کردها و هم درباره بیشتر آثار مرتبط با شرق به معنای عام صادق است.

این کتاب شامل سه فصل است. هدف فصل اول ارائه منظومه‌ای از مفاهیم و نظریه‌ها، سیر تاریخی مطالعات پسااستعماری و توصیف فضای فکری و موضوعی آن است. در فصل دوم به آثار و اندیشه‌های ادوارد سعید پرداخته می‌شود که از بنایان «گفتمان‌کاوی استعماری» و امروزه یکی از چهره‌های اصلی مطالعات پسااستعماری است. فصل سوم مطالعه‌ای در باب برخی از متون نوشته‌شده درباره جامعه، تاریخ و فرهنگ کرد است. در این بخش آثار نویسندگان غربی درباره مردم کرد را تحلیل می‌شود.

شماره ۲۹۸۰ • پایزدهم • روزنامه

بررسی

بازنمایی کردها

روش‌ها، نظریه‌ها و مفاهیم اصلی مطالعات فرهنگی متاخر در فضایی فکری و سیاسی فراهم آمدند که بسیاری از ملاک‌های قطعی برتری فرهنگی، ازجمله برتری فرهنگی نخیشان، مردان و غرب اعتبار خود را از دست داده بودند. در چنین شرایطی که هم فرصتی برای مبارزه سیاسی با هژمونی غرب و هم تشکیک در ارزیابی‌های غرب درباره فرهنگ‌های دیگر به دست آمده بود، اندیشمندانی بیشتر غیرغربی مجموعه مطالعاتی انتقادی درباره چگونگی بازتاب فرهنگ‌های دیگر در جوامع غربی آغاز کردند. این مجموعه مطالعات با پذیرش آگاهانه یا ناآگاهانه رابطه و نسبت بین دانش و قدرت نشان دادند که مطالعات تطبیقی غربی درباره بقیه فرهنگ‌ها و شکل بازنمایی آنها در خدمت منافع استعماری اروپا و همدست امپریالیسم بوده است. بدین ترتیب فرهنگ به محور مطالعات انتقادی و هدفمند ضد‌هژمونی غرب بدل و «مطالعات پسااستعماری» یکی از جلوه‌های اصلی آن شد. گفتمان شرق‌شناسی، شرق را با توسل به منظومه‌ای از عناصر توصیف و تصویر و در نهایت آن را به کلیتی در قالب «غیر»، در مقابل غرب خودی، تبدیل کرده است. کلیتی که هم‌زمان همه ویژگی‌های مورد نظر گفتمان شرق‌شناسی، یعنی ناهم‌زمانی و متعلق به گذشته بودن، بی‌اعتباری، عجیب‌وغریب‌بودن، بی‌اخلاق‌بودن، خضوت‌طلبی، کندذهنی ذاتی، رکود و ایستایی و … را در قالب الگوی منفی خود متجسد می‌سازد. به عبارت دیگر شرق ابتدا به مثابه دیگری بدل برساخته می‌شود آنگاه به کلیتی مصنوع و یکپارچه و یکدست بدل می‌شود که بیشتر با صفات و ویژگی‌های منفی شناسانده می‌شود. نمونه بارز مطالعات پسااستعماری، کتاب شرق‌شناسی ادوارد سعید است که به ویژگی‌های دانش قرن نوزدهم می‌پردازد که محققان تعلیم‌دیده، سفرنامه‌نویسان، شاعران و رمان‌نویسان پدید آوردند و شرق را تبدیل به مخزنی برای دانش غربی کردند و نشان می‌دهد چگونه اروپاییان در دوران پس از روشنگری، نخست شرق را به گونه‌ای نوشتاری تصاحب کردند. او با تأکید بر رابطه ذاتی فرهنگ و امپریالیسم، می‌گوید امپراتوری از طریق فرهنگ، سلطه خود را نه‌انپند و شرق را از روایت حق تاریخی خود محروم می‌کند. هدف امپریالیسم فرهنگی، فائق‌آمدن بر مقاومت است و نه اشغال نظامی کشورهای دیگر. او معتقد بود گفتمان شرق‌شناسی توانست شرق را همچون دیگری تمدنی اروپا تصویر کند. شرق‌شناسی، استعمارگری اروپایی را به عنوان یک گفتمان مورد بحث قرار می‌دهد یعنی بازنمایی، تخیل، ترجمان، دربرگیری و اداره شرق ناسازگار و غیرقابل درک از بهنگز فرهنگ و زبان‌رادهای متنی.

تا قبل از قرن ۱۷ میلادی کردستان چندان مورد توجه کشورهای غربی و به‌تبع آن شرق‌شناسان نبود. از آن تاریخ به بعد، بر اثر رقابت‌های استعماری شدید بریتانیا، فرانسه و آلمان، گرایش به تصرف و شناخت ممالک شرقی ازجمله ایران‌میانه و مناطق زندگی کردها به وجود آمد و کردها نیز در مقام مردمی متمایز از دیگران و حتی مهم جلوه کردند. در سده نوزدهم، سیاحت‌نامه‌های بسیاری درباره شرق نگاشته شد ولی شمار آنهایی که تنها به کردها و کردستان پرداخته باشند بسیار کم بود. کردشناسان روس بیشترین سهم را در ایجاد و گسترش کردشناسی داشته‌اند و پس از آنان نویسندگان اروپای غربی شامل نویسندگان انگلیسی، آلمانی، فرانسوی و ایتالیایی. در دهه‌های اخیر نیز به تبعیت از وضعیت کلی شرق‌شناسی مطالعات کردشناسی بییش از همه از



سوی نویسندگان و محققان آمریکایی صورت گرفته است. کردشناسی که به نوعی حاصل این توجه بود، تا میانه‌های قرن بیستم در چارچوب ایران‌شناسی صورت می‌گرفت. پس از آن، بخش پژوهش‌های کردشناسی در دانشکده شرق‌شناسی آکادمی علوم سن‌پترزبورگ به‌صورت مستقل به کار خود ادامه داد.

مطالعات اخیر نشان می‌دهد رویکرد رسمی به کردستان هنوز هم شرق‌شناسانه است و بر مبنای منافع و نه واقعیت‌ها و حقایق صورت‌بندی می‌شود. برای مثال مطالعه نوع بازنمایی کردها در روزنامه‌های آمریکا در سال‌های ۱۹۸۸ و ۱۹۹۱ نشان‌دهنده رابطه این بازنمایی و گفتمان سیاسی حاکم بر جامعه بازنمایی‌کننده است. کردها در سال ۱۹۸۸ به مثابه جامعه‌ای بی‌مسئولیت و منفعل بازنمایی می‌شدند. به عبارت دیگر کردها عاملان کنش‌های انفعالی بوده‌اند و هستی آنها هستی‌ای منفعل و کنش‌پذیر و همواره متأثر توصیف شده است. در این سال‌ها عراق بازار تسلیحاتی کشورهای غربی بود و از نگاه غرب سیری در مقابل نفوذ ایران که منطقه قلمداد می‌شد، کردها افرادی مسئله‌دار، خرابکار و جدایی‌طلب قلمداد می‌شدند که دشمن هم‌پیمان سیاسی غرب‌اند. اما از سال ۱۹۹۱ بعد از تهاجم عراق به کشور نفت‌خیز کویت حکومت عراق به دولتی مستبد تبدیل شد و بدین ترتیب کردها به «دشمن دشمن من» و بنابراین دوستان غرب بدل شدند. در این شرایط سیاسی بازنمایی کردها نیز تغییر کرد. در ۱۹۸۸ عراق دوست غرب بود و روزنامه‌ها از عراق علیه کردها عراق حمایت می‌کردند. این همبستگی نشان می‌دهد که بازنمایی کردهای عراق بر پایه سیاست‌های خارجی ایالات متحده استوار است و به‌تبع آن نشان‌دهنده جانبداری گفتمانی رسانه‌ای است.

در مجموعه آثار انتقادی درباره شرق‌شناسی، موضوع بازنمایی جامعه و فرهنگ ایرانی و به ویژه کردستان بسیار کم و در حد اشاره برای مثال در آثار ادوارد سعید مطرح شده است. در کتاب «نظریه پسااستعماری و کردشناسی» فرض اصلی نویسنده این است که بیشتر مطالعات کردشناسی از منطق گفتمانی شرق‌شناسی تبعیت کرده‌اند. در این کتاب «شرق» جای خود را به «کردستان» داده چراکه به زعم نویسنده «در حالت کلی به نظر می‌رسد آثار ایران‌شناسی و کردشناسی در همان باارادیم هژمونیک شرق‌شناسی عمل کرده‌اند» (ص ۱۶). شکل پنهان نگاه کردها شناسانه بیشتر در آثاری دیده می‌شود که با همدلی و دقت بیشتری درباره شرق نوشته شده‌اند. بر این اساس، هدف نویسنده تحلیل گفتمان این آثار است؛ زیرا معتقد است به‌رغم ادعای دقت و عنیت این آثار در بسیاری از آنها لایه‌های شرق‌شناسانه آشکار است و این موضوع هم در آثار نوشته‌شده درباره کردها و هم درباره بیشتر آثار مرتبط با شرق به معنای عام صادق است.

این کتاب شامل سه فصل است. هدف فصل اول ارائه منظومه‌ای از مفاهیم و نظریه‌ها، سیر تاریخی مطالعات پسااستعماری و توصیف فضای فکری و موضوعی آن است. در فصل دوم به آثار و اندیشه‌های ادوارد سعید پرداخته می‌شود که از بنایان «گفتمان‌کاوی استعماری» و امروزه یکی از چهره‌های اصلی مطالعات پسااستعماری است. فصل سوم مطالعه‌ای در باب برخی از متون نوشته‌شده درباره جامعه، تاریخ و فرهنگ کرد است. در این بخش آثار نویسندگان غربی درباره مردم کرد را تحلیل می‌شود.